

ابعاد آزادی بیان: یک چهارچوب نظری جدید

میثم بادامچی

در پی حمله به سلمان رشدی در نیویورک از سوی یک آمریکایی لبنانی‌الاصیل، آزادی بیان و حدود و ثغور آن به بحثی داغ در جهان تبدیل شده است. این نوشتار مروری است بر مباحث عمده‌ی کتاب **ابعاد آزادی بیان: پژوهشی بر سر یک چهارچوب نظری جدید**، نوشته‌ی دوریم کاباساکال، مدرس فلسفه و نظریه‌ی سیاسی در دانشگاه لیدن در هلند. این کتاب در سال ۲۰۲۱ در مجموعه‌ی «فلسفه و سیاست؛ کاوش‌های انتقادی» توسط انتشارات «اسپرینگر» منتشر شده و شامل فصولی درباره‌ی توجیه و مفهوم‌سازی آزادی بیان، آزادی بیان در رسانه‌ها، گفتار نفرت‌پراکن به‌عنوان حد آزادی بیان، و مؤخره‌ی درمورد آزادی بیان در زمان کووید-۱۹ است. بخشی از کتاب نیز به آزادی دانشگاهی و مطالعات موردی پیرامون بریتانیا و ترکیه می‌پردازد. گرچه نویسنده به موضوع آزادی بیان در ایران به‌شکل مستقیم نپرداخته است، اما براهین ارائه‌شده در کتاب برای ایرانیانی که قانون اساسی‌شان فاقد دفاع شایسته و بایسته از آزادی بیان است، نکات بسیار مهمی در بر دارد.

نویسنده در «مقدمه» به تشریح دلایل اهمیت مباحث مربوط به آزادی بیان در دنیای معاصر می‌پردازد و انگیزه‌های روشن‌فکرانه و شخصی‌اش از نگارش این کتاب را بیان می‌کند. کتاب در سه کشور و دو قاره تهیه و آماده شده است (ترکیه و از آنجا لندن/بریتانیا و درنهایت لیدن/هلند) و داستان نگارش آن تجربه‌ی شخصی نویسنده به‌عنوان یک مدرس مهاجر دانشگاه را با نظریه‌ی سیاسی آکادمیک ترکیب می‌کند. کاباساکال می‌گوید از آنجا که آزادی بیان جایگاه عملی مهمی در جهان امروز دارد، به همان اندازه مهم است که بکوشیم دفاعمان از این مقوله را بر مبانی فلسفی محکمی استوار کنیم. هدف اصلی نویسنده این ترکیبی و چندبُعدی ارائه دهد که هم بر اهمیت آزادی بیان در برقراری (justification) است که توجیهی (equal) و هم بر خودآیینی برابر (democratic participation) دموکراسی سالم و پایدار تأکید می‌کند انگشت می‌نهد؛ توجیه فلسفی استوارتری برای آزادی بیان، در قیاس با توجیه‌ها و (autonomy)

استدلال‌هایی که می‌کوشند آزادی بیان را تنها بر یک بنیاد استوار کنند. در این زمینه، در ادامه توضیح خواهیم داد.

«فصل اول کتاب، «دو رویکرد رقیب در باب آزادی بیان»، به بررسی انتقادی دو رویکرد «شکاکیت در مواجهه با آزادی بیان می‌پردازد. در مورد (absolutism) «در برابر «مطلق‌انگاری (scepticism) کسانی در حوزه‌ی علوم انسانی که در مورد اهمیت و کارایی آزادی بیان تشکیک و تردید کرده‌اند، استدلال‌های کارل اشمیت (۱۸۸۸-۱۹۸۵) و استانلی فیش (۱۹۳۸-) بررسی می‌شوند. کارل اشمیت یکی از مخالفین شناخته‌شده‌ی لیبرالیسم در جهان غرب است و گرچه مستقیماً علیه آزادی بیان مطلبی ننوشته است، اما استدلال‌های او علیه لیبرالیسم لاجرم به انکار آزادی بیان نیز می‌کشد؛ یعنی کسی که با استدلال‌های کارل اشمیت در کتاب **مفهوم امر سیاسی** و سایر آثار او همدل باشد، احتمالاً خواهد گفت که اصولاً امکان‌پذیر نیست. استانلی (political concept) آزادی بیان لیبرال به‌عنوان یک مفهوم سیاسی فیش هم، در آثارش در مورد عدم امکان و امتناع آزادی بیان سخن گفته است. نویسنده استدلال‌های اشمیت و فیش در مورد امتناع ذاتی آزادی بیان را با توضیحات رد می‌کند. (جا دارد کسی مخالفت‌ها با آزادی بیان در نزد فیلسوفان حکومتی جمهوری اسلامی در ذیل مواضع اسلام‌گرایانه‌ی شیعی و ولایی را فرمول‌بندی کند و به‌عنوان نوعی از شکاکیت در مورد آزادی بیان به مباحث مزبور بیفزاید!)

موضع رقیب در برابر شکاکیت اشمیتی-فیشی، مطلق‌انگاری در مورد آزادی بیان است؛ یعنی تفاسیری که ۱۸۷۲- (A. Meiklejohn) و قاضی مایکلجان (۱۹۷۱-۱۸۸۶) (H. Black) برای مثال قاضی بلک - دو قاضی شهیر در تاریخ حقوق اساسی ایالات متحده که به مطلق‌انگاری در باب آزادی بیان شهره‌اند - در مورد جایگاه آزادی بیان در متمم اول قانون اساسی ایالات متحده ارائه کرده‌اند. مطلق‌انگاری در باب آزادی بیان در نظر نویسنده یعنی آنکه بگوییم «آزادی بیان مطلق است، مگر آنکه دلایل کاملاً موجهی برای محدودکردن آن داشته باشیم». او توضیح می‌دهد که برخلاف تصور رایج، مطلق‌انگاری مستلزم تهی‌انگاشتن بیان (گفتار) از هیچ‌گونه قیدوشرطی نیست. از یک سو، قاضی الکساندر مایکلجان و (private libel) «ضمن تأکید بر اهمیت بنیادین آزادی بیان «بهتان‌های مربوط به زندگی خصوصی را از دایره‌ی شمول و حراست متمم اول قانون اساسی (false advertisement) «تبلیغات دروغین ایالات متحده مستثنی می‌داند. [1] قاضی بلک نیز ضمن تأکید بسیار بر اهمیت متمم اول قانون اساسی، و نیز گفتاری که می‌توان آن را مصداق (symbolic speech) محدودیت‌های دولتی در باب گفتار نمادین دانست، با متمم اول قانون اساسی ناسازگار نمی‌داند (conduct) رفتار

فصل دوم کتاب به «زمینه‌های مفهومی بحث آزادی بیان» می‌پردازد. پرسش فلسفی نویسنده در این فصل آن است که چه دلایلی ما را وادار می‌کنند که بر اهمیت آزادی بیان تأکید کنیم و آن را به‌عنوان یک اصل مستقل در نظام فکری خویش بپذیریم. یک پاسخ می‌تواند این باشد که آزادی بیان مهم است چون «کشف

آدمی بدون (personal development) «و نیز» «رشد شخصیتی (discovery of truth)» «حقیقت آزادی بیان ممکن نیست. کاباساکال ولی می‌گوید این دو به‌تنهایی نمی‌توانند استدلال کافی برای آزادی بیان ارائه کنند چون اهمیت آزادی بیان را به «دلایل ابزاری» فرو می‌کاهند، حال آنکه در نگاه کانتی نویسنده استدلال برای آزادی بیان باید توجیهی فی‌نفسه برای آن نیز فراهم آورد. بر این اساس است که نویسنده دو «و نیز» «مشارکت دموکراتیک (equal autonomy)» «برهان» «خودآیینی برابر (مساوی)» را دلایل قوی‌تری برای دفاع از آزادی بیان به‌عنوان یک اصل می‌یابد. (democratic participation) به‌عبارت‌دیگر، آزادی بیان مهم است چون بدون آن مشارکت دموکراتیک اصیل شهروندان در جامعه‌شان ناممکن است و نیز مهم است چون بدون آن شهروندان قادر نخواهند بود به‌صورت خودآیین و مستقل ارزش‌های خود را در زندگی انتخاب کنند و بر اساس آن، حیات خویش را به پیش برند

که باید توسط اصل آزادی بیان محافظت شود، اولاً لازم است (speech) در نظر نویسنده گفتار یا بیانی باشد؛ به این معنا که هدف از ایراد آن، شنیده‌شدنش توسط دیگران باشد. دیگر آنکه هدف (public) عمومی از بیان مزبور باید «برقراری ارتباط» باشد. پس، گفتار موضوع آزادی هم محتوایی دارد که قرار است به هم‌کنشگری دارد که عاملش است و آن را بیان، (communicated content) دیگران منتقل شود می‌کند و هم – ناگزیر – یک شنونده یا گیرنده دارد که هدف رساندن محتوا به اوست

مختلف آزادی بیان از نظر فلسفی تمرکز می‌شود. (justifications) در فصل سوم مشخصاً بر توجیه‌های این فصل کانون نظری کتاب است و صورت مبسوط مقاله‌ای در مورد توجیهات آزادی بیان است که نویسنده در سال ۲۰۱۵ در نشریه بین‌المللی فلسفه و نقد اجتماعی منتشر کرده است. [2] کاباساکال با توجه به ادبیات بحث چهار توجیه (استدلال) عمده برای آزادی بیان را تحلیل می‌کند و درنهایت از «مبنا و توجیهی – اصولی» در اینجا در نقطه‌ی مقابل توجیه ابزارگرایانه است – از (principled ground) «اصولی آزادی بیان دفاع می‌کند که نقاط قوت دو توجیه خودآیینی مساوی و مشارکت دموکراتیک را با هم ترکیب می‌کند. یعنی ترکیب مذکور پایه‌ای قوی‌تر برای آزادی بیان فراهم می‌کند

چنان‌که جان (discovery of truth) مشکل توجیه آزادی بیان بر اساس اهمیت آن در کشف حقیقت (استوارت میل در **درباره‌ی آزادی** (۱۸۵۹) بر آن تأکید می‌کرد و احتمالاً مطلوب مصطفی ملکیان نیز هست از آن جهت ناکافی است که بر ادعاهای تجربی غیرقطعی (در نظر نویسنده) متکی است که پیرو پیش‌فرض‌های رایج دوران روشنگری اروپایی، تصور می‌کنند که آزادی بیان به کشف بیشتر حقیقت و پیشرفت اجتماعی می‌انجامد. همچنین این روش قادر نیست از بیان آزاد به‌عنوان پدیده‌ای ذاتاً ارزشمند دفاع کند.

درحالی‌که سخنان نفرت‌پراکن را باید محدود کرد، ایجاد رنجش در مخاطب به‌تنهایی توجیهی کافی برای محدودکردن بیان (گفتار) نیست.

به همین منوال، کاباساکال می‌گوید دفاع فلسفی از آزادی بیان بر اساس تأثیرش بر رشد شخصیتی آدمی ناکافی است چون باز به‌جای آنکه آزادی بیان را به‌عنوان امری ذاتاً باارزش تلقی کند، آن را به وسیله‌ای برای رفاه و رشد شخصیتی تقلیل می‌دهد. نویسنده همچنین استدلال‌های مبتنی بر مشارکت دموکراتیک و خودآیینی مساوی را بدون ترکیب با یکدیگر ناکافی می‌یابد و توضیح می‌دهد که این براهین بدون ادغام در هم به‌تنهایی قادر به حراست و توجیه آزادی بیان در سپهر سیاسی و در مواجهه با اصحاب قدرت نیستند. «او توجیه یا برهان پیشنهادی خود برای آزادی بیان را «رویکرد اصولی دوپایه‌ای (double-grounded principled approach) نام می‌نهد که جنبه‌های مختلف براهین مبتنی بر خودآیینی برابر (double-grounded principled approach) و مشارکت دموکراتیک را با هم ترکیب می‌کند. در نظر نویسنده البته گفتار غیردموکراتیک و حتی ضددموکراسی خواهانه هم تا زمانی که به درگرفتن بحث و تضارب آرا در حوزه‌ی عمومی کمک می‌کند، نیست که باید محدود و سانسور شود (موضوع فصل (hate speech) مصداق بیان و گفتار نفرت‌انگیزی ششم). (کسانی چون مصطفی ملکیان که کشف حقیقت را ارزشی بنیادین در نظام ارزشی خود می‌دانند، احتمالاً با این استدلال کاباساکال موافق نیستند که کشف حقیقت دلیل فی‌نفسه قدرتمندی برای دفاع از آزادی بیان نیست.)

موضوع فصل چهارم که به‌نوبه‌ی خود یکی از فصول خواندنی کتاب است، «آزادی دانشگاهی و آزادی بیان» است و به این پرسش می‌پردازد که چگونه می‌توان آزادی گفتار در بیان آکادمیک (دانشگاهی) را توجیه و از آن محافظت کرد. (به نظر می‌توان آزادی بیان دانشگاهیان و آزادی گفتار آکادمیک را تفکیک کرد. یک فرد دانشگاهی ممکن است سخن غیرآکادمیک هم بر زبان بیاورد و فردی که رسماً عضو هیچ دانشگاهی نیست نیز ممکن است گفتار دانشگاهی تولید کند. موضوع این فصل، دومی است.) نویسنده در را می‌توان به دو شیوه (academic freedom) آغاز این فصل توضیح می‌دهد که آزادی دانشگاهی فهمید: خودمختاری یا خودآیینی یا مستقل‌بودن نهاد «دانشگاه» و خودآیینی فکری و حرفه‌ای دانشگاهیان. دومی برای نویسنده حتی بر اولی اولویت دارد چون تضمینی نیست که نهادها، حتی در صورت خودمختار بودن، همیشه از آزادی روشن‌فکران حمایت کنند.

در اینجا کاباساکال دلایل و توجیه‌های مختلف برای حمایت از آزادی آکادمیک به‌عنوان یک حق ویژه را بررسی می‌کند. اول باید بدانیم دانشگاه کجاست. در این زمینه نظریه‌های مختلفی مطرح شده است، از جمله تعریف می‌کند و دیدگاهی دیگر که دانشگاه را قلمرویی برای تولید دانش مستقل از کانون‌های قدرت (truth) برمی‌شمارد. در نظر کاباساکال این توجیهات به‌تنهایی کافی نیستند و باید آنها را با دیدگاه دیگری تکمیل کرد: دانشگاه به‌عنوان سپهری برای مباحثه به‌شیوه‌ی دموکراتیک میان افراد مختلف. نویسنده، چنان‌که از موضع او درمورد کشف حقیقت به‌شیوه‌ی جان استوارت میل یا ملکیان انتظار می‌رود، توجیه مبتنی بر

کشف حقیقت را به‌تنهایی برای توجیه آزادی دانشگاهی کافی نمی‌داند، از جمله به این سبب که کشف حقیقت عینی جهان‌شمول به‌عنوان یک هدف در نظر او محدود به رشته‌هایی خاص است و لزوماً قابل تعمیم به equal همه‌ی رشته‌های دانشگاهی نیست. نویسنده نهایتاً نتیجه می‌گیرد که خودآیینی مساوی که منظور از آن از جمله حق دانشگاهیان است برای صحبت در راستای آنچه درست (autonomy) می‌پندارند، بهترین توجیه برای آزادی دانشگاهی است. مزیت این نگاه آن است که با تعریف دانشگاه به‌عنوان سپهری برای بحث به‌شیوه‌ی دموکراتیک میان افراد مختلف که مطلوب نویسنده است نیز سازگار است.

در بخش دیگری از این فصل نویسنده به مطالعه‌ی موردی آزادی دانشگاهی در بریتانیا و ترکیه، به‌عنوان دو کشوری که از نزدیک و بر اساس تجربه‌ی خود با وضعیت آنها آشناست، می‌پردازد. در مورد انگلستان، (neoliberal) «تجاری‌شدن دانشگاه‌ها و آنچه «دگرذیسی نظام آموزش عالی مطابق اصول نئولیبرالیسم می‌نامیم، مانعی جدید در برابر آزادی دانشگاه است. و (transformation of higher education) سیاسی سال‌های گذشته ذیل حاکمیت «حزب (authoritarianism) در مورد ترکیه هم او اقتدارگرایی عدالت و توسعه»ی متأخر را مانعی بر سر راه اندیشه و عمل دانشگاه به‌عنوان «محل شکل‌گیری مباحث به‌شیوه‌ی آزاد و دموکراتیک» می‌یابد. (در مورد ایران نویسنده نکته‌ای نگفته است اما می‌توان ادعا کرد که هر دو مانع وجود دارند، گرچه تأثیر اقتدارگرایی سیاسی بسی بیشتر است.)

فصل پنجم به‌عنوان دیگر فصل کاربردی کتاب، به موضوع «آزادی بیان در حوزه‌ی رسانه و تنظیم گفتار آنلاین» می‌پردازد. این بخش از کتاب برای روزنامه‌نگاران ایرانی خواندنی است و البته مباحث آن جای بسط دارد و از جهاتی نیمه‌تمام طرح شده است. نویسنده در اینجا می‌کوشد نظریه‌ی خویش را به‌طور تجربی بیازماید و بسنجد که تا چه حد چهارچوب نظری پیشنهادی او، یعنی «رویکرد اصولی دوپایه‌ای»، می‌تواند آزادی رسانه در دنیای دیجیتال امروز را توجیه کند. برای نیل به این مقصود، او در گام اول معنای رسانه را با تمرکز و تأکید بر رسانه‌های جدید دیجیتال بررسی می‌کند. او در گام بعدی به این پرسش می‌پردازد که چگونه می‌توان از آزادی رسانه‌ها بر اساس نظریات پیش‌تر طرح‌شده‌ی آزادی بیان به‌عنوان ابزاری برای کشف حقیقت یا رشد شخصیت، افزایش مشارکت دموکراتیک و خودآیینی مساوی دفاع کرد. به نظر او، رویکرد اصولی دوپایه‌ای، مبنای توجیهی مناسبی برای درک لزوم آزادی رسانه در عصر اینترنت - که در آن تمایز بین روزنامه‌نگار حرفه‌ای و شهروند وبلاگ‌نویس از میان رفته است - فراهم می‌کند. اینجا هم، مشابه فصل قبلی، او به مطالعه‌ی موردی بریتانیا و ترکیه می‌پردازد و تنظیم گفتار آنلاین در این دو کشور را بررسی و نقد می‌کند.

در فصل ششم، «گفتار نفرت‌پراکن و حدود آزادی بیان»، نویسنده می‌گوید که چگونه «رویکرد اصولی دوپایه‌ای» با مسئله‌ی گفتار نفرت‌پراکن و محدودیت‌های احتمالی بر آزادی بیان مواجه می‌شود. نویسنده

(hate speech) «و» «گفتار نفرت‌پراکن (offensive speech)» به‌طرزی جالب میان «گفتار یا بیان رنجش‌آور تمایز قائل می‌شود: درحالی‌که سخنان نفرت‌پراکن را باید محدود کرد، ایجاد رنجش در مخاطب (hate speech) به‌تنهایی توجیهی کافی برای محدودکردن بیان (گفتار) نیست. این از آن‌روست که رنجش و آزرده‌گی بُعد قوی دارد که از نظر معرفت‌شناختی و عینی‌بازشناسی و قضاوت درمورد (subjective) سوژکتیو و انفسی آن بسی دشوار است. در نقطه‌ی مقابل، گفتار نفرت‌پراکن بُعد عینی‌آشکاری دارد چون نفرت‌پراکنی باعث ایجاد شرایط آفاقی تبعیض و طرد در فردی می‌شود که آماج حمله قرار می‌گیرد و اصولاً چه‌بسا با همین نیت طراحی شده باشد. به نظر کاباساکال، گرچه استدلال‌های مبتنی بر خودآیینی مساوی و لزوم مشارکت دموکراتیک به‌تنهایی نمی‌توانند لزوم محدودیت بیان نفرت‌پراکن را توضیح دهند، ترکیب این دو استدلال در قالب رویکرد اصولی دویپایه‌ای، تعریف دقیق‌تری از سخن نفرت‌پراکن به‌عنوان مقوله‌ای از گفتار ارائه می‌کند که نمی‌تواند توسط اصل آزادی بیان محافظت شود. بر اساس جنبه‌ی مشارکت دموکراتیک، از گفتار نفرت‌پراکن نمی‌توان پاسداری کرد چون نفرت‌پراکنی بیانی «سیاسی» نیست که هدف آن افزایش مشارکت دموکراتیک شهروندان در اداره‌ی حوزه‌ی عمومی باشد. بر اساس جنبه‌ی خودآیینی مساوی در رویکرد مزبور هم، نفرت‌پراکنی محفوظ نیست چون بیان نفرت‌پراکن افراد را اعضای آزاد و برابر یک باهمستان اجتماعی-سیاسی نمی‌شناسد و برابری را از بنیاد انکار می‌کند. و چون بیان نفرت‌پراکن با بنیادهای آزادی‌خواهی و برابری‌خواهی در تضاد است، قوانین محدودکننده‌ی گفتار نفرت‌پراکن در کشورهای دموکراتیک هم با هدف محافظت از آزادی‌ها و برابری بیشتر اقلیت با اکثریت در سپهر عمومی طراحی شده است.

در دورانی که نویسنده در حال آماده‌کردن کتاب برای ارسال به ناشر بود، همه‌گیری کرونا در جهان حاکم شده بود و بر این اساس، کاباساکال مؤخره‌ای برای کتابش تدارک دیده با عنوان «تأملی بر آزادی بیان در دوران همه‌گیری کووید-۱۹». پرسش این است که چگونه همه‌گیری کووید-۱۹ توانست بر درک ما از آزادی بیان تأثیر بگذارد. بخشی از پاسخ این است که همه‌گیری کرونا نشان داد که چرا جریان آزاد اطلاعات برای احقاق حق خودآیینی و نیز حق مشارکت شهروندان در قدرت سیاسی مهم است و چطور آزادی بیان در شرایط اضطراری حتی می‌تواند به بهانه‌های مختلف محدود شود. همچنین تجربه‌ی زیستن در دوران کووید-۱۹ به ما نشان داد که تنها در شرایط آزادی بیان و بهره‌مندی از امکان شنیدن و خواندن عقاید مختلف است که می‌توانیم نظرات اصیل مخصوص خودمان را درمورد موضوعات مناقشه‌برانگیزی مانند واکسیناسیون، بدون تحمیل از سوی اتوریت‌های سکولار و مذهبی، پرورش دهیم. نویسنده همچنین اشاره می‌کند که متأسفانه گفتار نفرت‌پراکن در جهان آنلاین در دوران همه‌گیری کرونا تشدید شد و نتیجه می‌گیرد که فاقد هرگونه پایه‌ی علمی معتبرند (و در دوران (fake information) که اطلاعات دروغینی همه‌گیری کرونا شایع بودند)، همچون گفتارهای نفرت‌پراکن که دعوت به خشونت علیه گروهی از مردم می‌کنند، مشمول حراست آزادی بیان از سوی دولت‌های دموکراتیک نمی‌شوند.

بر طبق این سند: «کنگره در خصوص رسمیت‌بخشیدن به یک دین، یا منع پیروی آزادانه از آن یا [1] محدودساختن آزادی بیان یا مطبوعات یا حق مردم برای برپایی اجتماعات آرام و دادخواهی از حکومت «برای جبران خسارت، هیچ قانونی را وضع نمی‌کند»
بنگرید به [2]

Devrim Kabasakal Badamchi (2015) "Justifications of Freedom of Expression: Towards Double-grounded Non-consequentialist Approach", **Philosophy and Social Criticism**, 41(9).

سایت آسو